

رزم نامه رستم و اسفندیار

ماشاء الله آجودانی

رزم نامه رستم و اسفندیار. به کوشش
دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری.
چاپ اول. تهران. ۱۳۶۳. نشر ناشر.

داستان رستم و اسفندیار از حماسی ترین و گرانبها ترین بخشهای شاهنامه فردوسی است. از جهت محتوی، روایتی است شریف و انسانی در بزرگداشت آزادی و آزادگی و از جهت لفظ گنجینه‌ای است سرشار از واژه‌ها و ترکیبات اصیل فارسی در کلامی استوار و فصیح. به همین جهت هر مطلب اصولی که درباره این منظومه نوشته شود یا گفته آید شایسته دقت و در خور توجه و اعتناست. پیش از این دو کتاب مستقل و ارزشمند در تحلیل و توضیح متن رستم و اسفندیار نگاشته و منتشر شده است: یکی مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار از شاهرخ مسکوب در تحلیل محتوایی این منظومه و دیگر داستان داستانها از دکتر اسلامی ندوشن هم در تحلیل متن و هم در تفسیر و توضیح برخی ابیات و واژه‌های دشوار. و این بار، همین متن با شرح و توضیح ابیات و واژگان با نام رزم نامه رستم و اسفندیار با یک پیشگفتار و مبحثی دیگر با عنوان دیدگاهها که برگزیده‌ای است از آرای صاحب نظران، چاپ و منتشر شده است.

اساس کار شارحان، شاهنامه چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی بوده است، اما همه جا از ضبط ابیات آن پیروی نکرده‌اند بلکه از شاهنامه چاپ دکتر دبیر سیاقی، بروخیم، ژول مول، و نیز از نسخه بدل‌های متعدد چاپ آکادمی و تصحیحات دکتر اسلامی ندوشن، در پیراستن متن سود برده‌اند (ص ۱۱). شارحان فاضل در پیشگفتارشان بر کتاب هدف از تهیه این گزیده‌ها را «یاری به بهبود تدریس ادبیات در دانشگاهها» دانسته‌اند (ص ۸) و صریحاً در مورد چگونگی کارشان نوشته‌اند «یکی از هدفهای ما در اینکه معنی همه واژه‌های دشوار و نیمه دشوار و مفهوم بیت‌های دشوار و مبهم و مبهم‌نما را نوشته‌ایم، این است که در کلاسهای دانشگاه، دانشجویان خود دشواریهای لفظی و لغوی و مفهوم تک- تک بیتها را دریابند» (صص ۱۰، ۱۱). به عبارت روشنتر کتاب برای تدریس در دانشگاهها نگارش یافته است. از همین جا اهمیت موضوع مشخص می‌شود: کتابی که برای تدریس در دانشگاهها نوشته می‌شود باید نمونه‌ای اعلاّی یک تحقیق علمی باشد، سرمشقی باشد برای چگونگی تحقیق و تتبع، میرا از شتابزدگی و سهل انگاری و حتی الامکان فاقد اشتباهات و اغلاط فاحش. با آنکه شارحان فاضل در شرح و تفسیر دشواریهای متن چه در زمینه معنی و گزارش مفاهیم ابیات و چه در زمینه توضیح واژه‌ها رنجها برده‌اند و الحق در پاره‌ای موارد نیز مشکلات متن را چنان که بایسته بوده است برطرف کرده‌اند، اما در مجموع کاری از سر شتاب ارائه داده‌اند با کم و کیفی نه چندان مناسب و در خور. مقاله حاضر در بردارنده پاره‌ای از ملاحظاتی است که ما در چند و چون شروح شارحان فاضل داشته‌ایم - شروحنی که تهیه و تنظیم آنها هدف اصلی شارحان در تدوین و نشر کتاب بوده است. پیشاپیش می‌گوییم که ترس از اطناب در نگارش، باعث آمده

است که از نقد و بررسی بسیاری از مطالب در خور ذکر، تن یزیم
چرا که متن متنی داستانی است و بحث در مورد يك بيت يا يك
مفهوم غالباً بدون روشن ساختن ارتباط آن بيت و مفهوم با ابیات
قبل و بعد کار ساده‌ای نیست، و همین نکته خود به خود باعث
تطویل کلام می‌شده است. ما در پرهیز از این امر سعی کرده‌ایم
مطالبمان را نمونه‌وار مطرح کنیم آن گونه که در ذیل می‌آید:

در توضیح واژه‌ها و ترکیبات

در این بیت:

زیس بند و سوگند و پیمان تو

همی نگذرم من ز فرمان تو

در معنی بند نوشته‌اند: «زندان» و در شرح بیت افزوده‌اند: «یعنی با
اینکه از تو زندان و سوگند و پیمان بسیار دیدم... من از فرمان تو
سریچی نمی‌کنم» (ص ۶۹). شارحان بند را از آن جهت زندان
معنی کرده‌اند که وقتی اسفندیار به فرمان گشتاسب در گنبدان دژ
زندانی شده است. اما قطعاً این معنی اشتباه است و بند در این
بیت و در ابیات مشابه که نقل خواهیم کرد در مفهوم مترادف
سوگند به معنای عهد و پیمان است که فرهنگها نیز این معنی را
ضبط کرده‌اند.^۱ به این بیت توجه فرمایید:

کجا آن همه عهد و سوگند و بند

به یزدان و آن اختر سودمند

(ب ۲۳۵، ج ۶، ص ۱۸۵، چ مسکو)

نیز:

بدو گفت گر بگذری زین سخن

بتابی ز سوگند و پیمان من

بماند بگردنت سوگند و بند

شوی خوار، ماند پدرت ارجمند^۲

و در مورد مفهوم بیت مورد نظر، به اجمال می‌توان گفت: از
بسیاری عهد و سوگند و پیمان توست که از فرمانت سریچی
نمی‌کنم (یا نکرده‌ام، چنانکه دکتر اسلامی نگذرم را به معنی ماضی
گرفته است).^۳

در این بیت:

سوی او یکی نامه ننوشته‌ای

از آرایش بندگی گشته‌ای

نوشته‌اند: «آرایش: زیور، زینت» و در معنی مصراع گفته‌اند:
«زیور بندگی را از دست داده‌ای» (ص ۹۴). اما آرایش در این
بیت به معنی «رسم و آیین...» (فرهنگ معین و لغت نامه ذیل همین
کلمه) و «از آرایش بندگی گشتن» به معنی «از رسم و آیین بندگی
سریچی کردن» است (فرهنگ تاریخی زبان فارسی، ص ۳۸)
چنانکه آرایش کارزار هم در بیت زیر به معنی رسم و روش جنگ
است:

بیاموزش آرایش کارزار

نشستنگه بزم و رزم و شکار

در توضیح این بیت:

چو شد روز، رستم بپوشید گبر

نگهبان تن کرد بر گبر، ببر

در معنی گبر (= کبر) نوشته‌اند: «کلاه خود، خفتان» و در مفهوم
بیت افزوده‌اند: «یعنی کلاهخود بر سر گذاشت و علاوه بر آن ببر
بیان را نیز برای حفظ تن پوشید» (ص ۱۹۶). چنانکه پیدا است
گبر (= کبر) را به کلاهخود معنی کرده‌اند. اما گبر در بیت یاد شده
به معنی خفتان آمده است. استاد مینوی هم نه تنها همین معنی را
ضبط کرده است بلکه صریحاً نوشته است که از این بیت (منظور
بیت مورد نظر ماست: چو شد روز...) «معلوم می‌شود که ببر را بر
روی کبر می‌پوشیده‌اند»^۴ یعنی رستم گبر بر تن کرد و ببر را هم
روی آن پوشید. ابیات زیر نیز مؤید گفتار ماست:

زره زیر بد جوشن اندر میان

وزان پس بپوشید ببر بیان

زره بود و خفتان و ببر بیان

زکلك و زبیکان نبودش زیان^۵

در این بیت:

بفرمود کاسب سیه زین کنید

به بالای اوزین زرین کنید

در معنی به بالای او نوشته‌اند: «پشت اسب» (ص ۱۲۷) گرچه
ظاهر شعر بسیار فریبنده است و در برخورد اول همین معنی (=
پشت) از لغت بالا به ذهن متبادر می‌شود اما اسدی صاحب
لغت فرس همین بیت از فردوسی را با کمی اختلاف (با ردیف نهند
به جای کنید) در شاهد لغت «بالا» به معنی جنیبت آورده است.^۶
فکر می‌کنم بالا در این بیت فردوسی دقیقاً به همین معنی جنیبت یا
اسب یدک و کتل که در فرهنگها هم آمده است استعمال شده
است، مفهوم بیت این است که دستور داد تا اسب سیاه را زین
کنند و بر اسب یدک یا جنیبت اوزین زرین نهند، دیگر آنکه بردن
جنیبت و بالا با ظاهری آراسته در مسافرتها رسمی بوده است.
هنگام رفتن بهمن به زابلستان اسفندیار خطاب به او می‌گوید:

ببر پنج بالای زرین ستام

سرافرازه موبد نیک نام

در شرح این بیت:

بدو گفت بهمن که خسرو نژاد

سخنگوی و بسیار خواره مباد

خسرو نژاد، بسیار خواره و مباد را معنی کرده‌اند اما در معنی
سخنگو چیزی نوشته‌اند (ص ۱۱۱)، لابد از آن جهت که معنای
مناسبی برای این واژه با توجه به کاربرد آن در بیت یاد شده در
فرهنگها نیافته‌اند. حتی با علامت پرسش هم ابهام معنا و

چگونگی کاربرد این واژه را در بیت مشخص نکرده‌اند. اما سخنگوی در این بیت در مفهوم مترادف پر حرف، پرگویی یا به اصطلاح خودمان اهل حرف و نه عمل به کار رفته است. این معنی در فرهنگها ضبط نشده یا نگارنده ندیده است اما بُنداری در ترجمه همین بیت همین واژه (یعنی سخنگو) را به کثیر الکلام برگردانده است با این عبارت: فَقَالَ بِهِمْ: مَنْ كَانَ مِنْ شَجَرَةِ الْمَلِكِ لَا يَكُونُ كَثِيرًا وَلَا كَلًّا وَلَا كَثِيرًا كَلَامًا.^۶

در این ابیات:

که گر من سرتاج شاهنشهی

سپارم بدو تاج و تخت مهی

شود ایمن از گردش روزگار

بود اختر نیکش آموزگار

در توضیح سرتاج شاهنشهی با احتیاط نوشته‌اند: «ظاهراً مراد دارنده تاج پادشاهی است، سرتاج شاهنشهی بدل از «من» است» (ص ۶۱)، و در معنی بیت نوشته‌اند: «اگر من که دارنده و صاحب اختیار تاج شاهنشهی هستم، تخت و تاج را به اسفندیار بسپارم...» (ص ۶۲). اما سرتاج ترکیبی است همانند سر تخت و معنی هر دو عبارت است از خود تاج و تخت با ملزومات آن، که در شاهنامه مکرر به کار رفته است، از جمله در رستم و سهراب:

بگیرم سر تخت افراسیاب

سر نیزه بگذارم از آفتاب

(ب ۱۳۴)

و بیت زیر نیز خطاب گرسیوز است با افراسیاب:

کجات آن همه رسم و آیین و گاه

کجات آن سرتاج و چندان سپاه^۷

نیز:

یکی غارداری بپهره به چنگ

کجات آن سرتاج و مردان جنگ^۸

آنچه شارحان را به اشتباه انداخته است تکرار تاج و تخت مهی است در مصراع دوم و این تکرار را ظاهراً نوعی حشو دانسته‌اند، گرچه این نوع حشوها در شاهنامه بی سابقه نیست اما ظاهراً تاج در مصراع دوم مترادف کلاه مهی به معنی کلاه بزرگی است نه تاج شاهنشهی. چنانکه در این بیت رستم و اسفندیار هم با همین تعبیر روبرو می‌شویم:

سپارم به تو تاج و تخت و کلاه

نشاتم بر تخت بر پیشگاه

(ب ۱۱۶)

و در مفهوم ابیات مورد بحث می‌توان نوشت: «اگر من تاج شاهنشهی را (با ملزومات آن) و تاج و تخت بزرگی را به او سپارم... از آسیب روزگار ایمن می‌شود؟»

در ابیات زیر:

به ایوان رستم مرا کار نیست

ورا نزد من نیز دیدار نیست

همان گر نیاید نخوانمش نیز

گر از ما یکی را بر آید قفیز

دل زنده از کشته بریان شود

سر از آشنایش گریان شود

در توضیح قفیز بر آمدن و قفیز سر آمدن نوشته‌اند: «به معنی لبریز شدن پیمانۀ زندگی یا حوصله است» (ص ۱۳۵) و ارجاع داده‌اند به واژه نامک، نخست آنکه نه در واژه نامک و نه در فرهنگ معین و نه در لغت نامه و نه در جایی دیگر نگارنده قفیز بر آمدن را به معنی پر شدن پیمانۀ حوصله ندیده است. من نمی‌دانم شارحان معنای اخیر را از خود بر ساخته‌اند و یا از جایی نقل کرده‌اند، قدر مسلم آنکه در واژه نامک که به آن ارجاع داده‌اند و در فرهنگهای یاد شده چنین تعبیری نیامده است و همه جا این عبارت را به پایان رسیدن زندگی و کنایه از مرگ و اجل دانسته‌اند نه لبریز شدن پیمانۀ صبر. شارحان از این هم فراتر رفته‌اند و در معنی ابیات نوشته‌اند «یعنی به یقین اگر رستم نیاید دعوتش نمی‌کنم [که] اگر حوصلۀ یکی از ما سر برود [در مجلس می‌خشمگین بشویم و شمشیر بکشیم] آن که زنده می‌ماند دلش بر کشته می‌سوزد...» (ص ۱۳۵). اما مطلب بسیار ساده‌تر از آن است که شارحان نوشته‌اند. اسفندیار خواستار دیدار رستم نیست چرا که به زعم او بر سر يك سفره نشستن و گسترده‌تر شدن دایره آشنایی باعث رأفت و مهربانی می‌شود و او که در پی تاج و تخت است بر آن است تا تمام راههایی را که ممکن است چه در حال و چه در آینده رأفت او را برانگیزاند مسدود کند تا حسرت و پشیمانی برایش به بار نیاید. با این توضیح مفهوم ابیات از این قرار است: اگر رستم نیاید او را فرا نمی‌خوانم (چرا که فرا خواندن او و یا او بر سر يك سفره نشستن مقدمات آشنایی بیشتر را فراهم می‌کند) و اگر یکی از ما کشته شود (= قفیز بر آمدن) دیگری به سبب همین آشنایی بر مرده دل می‌سوزاند و گریان می‌شود...

در توضیح و تفسیر ابیات

در شرح و تفسیر ابیات زیر:

بدرم آن دلیر گر انمایه مرد

ز ننگ اندر آن انجمن خاك خورد

که لهراسب را شاه بایست خواند

ازو در جهان نام چندین نماند

نوشته‌اند: «اشاره است به انجمنی که در اواخر سلطنت کیخسرو ترتیب داده شده بود. در آن انجمن کیخسرو لهراسب را به جانشینی خود و به پادشاهی برگزید. زال به مخالفت برخاست...»

دیگر بزرگان نیز با زال همراهی و همسخنی کردند اما با توضیحاتی که کیخسرو داد آنان را راضی کرد. در اینجا رستم می گوید پدرم آن مرد گرانمایه در آن انجمن از تنگ خاک خورد، ننگش آمد و ناراحت شد که چرا آدمی چون لهراسب را باید شاه خواند که آوازه و نامی از او آن قدر در جهان نمانده...» (صص ۱۹۷-۱۹۸). در این مورد نیز باز ظاهر فریبنده عبارت شارحان را دچار لغزش کرده و باعث شده که مفهوم خاک خوردن و معنای آن بر آنان پوشیده بماند. اما می شد با کمی دقت در ماجرای به پادشاهی رسیدن لهراسب و همان انجمن و مناظره کذایی، مفهوم را به درستی فهمید و دریافت که معنای خاک خوردن که رستم از آن سخن می گوید بکلی از لونی دیگر است. برای روشن شدن موضوع ماجرای را که رستم به آن اشاره کرده است از جلد پنجم شاهنامه (چاپ مسکو، صص ۴۰۷ و ۴۰۸) نقل می کنیم: هنگامی که کیخسرو و لهراسب را به جانشینی خود معرفی می کند زال بر- می آشوبد و در مخالفت با این امر می گوید:

نژادش ندانم ندیدم هنر

از این گونه نشنیده ام تاجور

کیخسرو برای اسکات زال و دیگران، نژاد لهراسب را بر- می شمارد و او را سزاوار شاهی، دارنده شرم و دین و خرد می نامد و می گوید:

بشاهی بر او آفرین گسترید

وزین پند و اندرز من مگذرید

زال با سخنان کیخسرو از گفته های خود پشیمان می شود و با خوردن خاک اظهار ندامت و پشیمانی می کند:

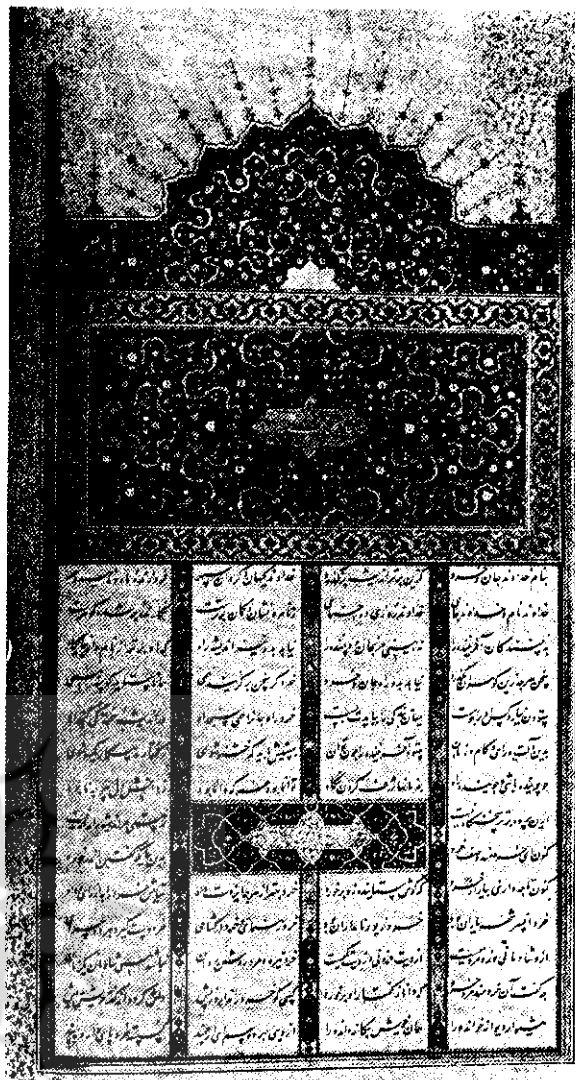
چو بشنید زال این سخنهای پاک

بیایید انگشت و برزد به خاک

بیالود لب را به خاک سیاه

به آواز لهراسب را خواند شاه

چنانکه پیداست خاک خوردن زال به خاطر ننگ از پذیرفتن پادشاهی لهراسب نبوده است بلکه در جهت اظهار پشیمانی و ندامت از مخالفتش با پادشاهی او صورت گرفته است. در حقیقت به گفته استاد خانلری تعبیر خاک خوردن و خاک در دهان کردن چه در شعر حافظ و چه در شعر فردوسی در هر دو بخش (بخش مربوط به لهراسب و رستم و اسفندیار) «رسمی بوده است برای اظهار پشیمانی و توبه از گفتار و کردار ناشایست»^۱ و ننگ هم در بیت مورد نظر (زنگ اندر آن انجمن...) به معنی شرم است که فرهنگها هم ضبط کرده اند. رستم در دو بیت یاد شده می گوید پدرم از شرم (شاید به سبب شرم حضور در برابر کیخسرو) خاک به دهان برد و اظهار پشیمانی کرد به این معنی که لهراسب را باید شاه خواند چنانکه به آواز او را شاه خوانده است. و با این بیان می خواهد بگوید که اگر زال از شرم، سر از مخالفت خود بر-



سراغاز شاهنامه شاه طهماسبی (حدود ۹۴۰ ه.ق.). این شاهنامه را شاه طهماسب صفوی در سال ۹۷۶ ه.ق. به سلطان سلیم دوم عثمانی تقدیم کرده و مینیاتورهای آن اثر استادان بزرگ دوره صفوی است. اوراق این کتاب درحال حاضر در موزه ها و مجموعه های خصوصی پراکنده است.

نمی‌داشت و لهراسب را به صدای بلند شاه نمی‌خواند پادشاهی او با اشکال روبرو می‌شد، به عبارت دیگر بر اسفندیار منت می‌نهد. نکته دیگر آنکه ضبط مصراع دوم بیت دوم (از و در جهان نام چندین نماند) باید نادرست باشد و صحیح آن مطابق نسخه بدل چاپ آکادمی و بعضی از نسخ چاپی باید «از و در جهان نام چندین بماند» باشد که ارتباط آن با متن و هم با کل داستان مناسبتر است. در بخشی از داستان مفهوم ابیات ۳۱۵ تا ۳۳۲ به اختصار از این قرار است: رستم در نخجیر گاه است. در مقابل بهمن کوهی قرار دارد. بهمن از کوه بالا می‌رود و رستم را در نخجیر گاه می‌بیند. از ظاهر رستم در می‌یابد که اسفندیار را تاب مقابله با او نیست. سنگی از کوه بر می‌کند و به نخجیر گاه به سوی رستم می‌افکند تا او را بی‌جان کند. رستم با پا سنگ را به دور می‌اندازد و عمل بهمن خنثی می‌شود. بهمن نگران سر نوشت اسفندیار از کوه پایین می‌آید بدین وصف:

نشست از بر باره باد پای

پر اندیشه از کوه شد باز جای

بگفت آن شگفتی به موبد که دید

وزان راه آسان سراندر کشید

چو آمد به نزدیک نخجیر گاه

همانکه تهمتن بدیدش به راه

شارحان در شرح «وزان راه آسان»، نوشته‌اند «گویا اشاره به کشتن رستم به وسیله سنگ است» و در معنی دو بیت افزوده‌اند «یعنی [بهمن] بر پشت اسب تیز تک [خود] سوار شد در حالیکه اندیشه ناک بود به جای خود بازگشت [و] به موبدان آن امر حیرت‌انگیزی را که دیده بود بازگو کرد و از راه آسان [کشتن به وسیله سنگ] صرف نظر کرد» (صص ۱۰۹-۱۱۰). پیداست که سراندر کشیدن را به صرف نظر کردن تعبیر کرده‌اند و مصراع را ناظر به کشتن رستم به وسیله سنگ دانسته‌اند اما این معنی هیچ مناسبتی با متن ندارد، سراندر کشیدن یعنی «به راه خود رفتن: پیرسید تا مهتر ده کجاست / سراندر کشید و همی رفت راست» (فرهنگ تاریخی زبان فارسی، ذیل اندر کشیدن). حتی مفهوم مجازی همین ترکیب به معنی پیش افتادن و برتر رفتن را لغت‌نامه در شاهد این بیت از فردوسی «به زودی به فرهنگ جایی رسید / کز آموزگاران سراندر کشید» ضبط کرده است. و آسان هم در این بیت یا صفت راه است به معنی هموار یا قید است به معنی به آسانی،^{۱۱} و در مجموع در توضیح مصراع می‌توان گفت از کوه پایین آمد و از راه هموار به طرف نخجیر گاه رفت یا آنکه از آن راه، به آسانی پیش رفت و به راه خود ادامه داد.

بیت زیر خطاب رستم است به بهمن:

خورش چون بدین گونه داری به خوان

چرا رفتی اندر دم هفت خوان

شارحان نوشته‌اند «از اشاره رستم چنین بر می‌آید که بهمن نیز در هفتخوان همراه اسفندیار بوده است اما در هفتخوان اسفندیار چنین چیزی گفته نشده» (ص ۱۱۱). اما در هفتخوان اسفندیار بسیاری از ایرانیان شرکت داشته‌اند از جمله هر سه پسر اسفندیار (= بهمن، نوش آذر، مهرنوش). اگر چه در هفتخوان صریحاً از پسران اسفندیار نام برده نشده است اما شرکت هر سه آنها به طور قطعی بیان شده است. یک بار آنجا که ایرانیان از ادامه راه سر باز می‌زنند و سعی می‌کنند اسفندیار را هم مانع شوند. او در خطاب به آنان می‌گوید:

از ایران نخواهم برین رزم کس

پسر با برادر مرا یار بس^{۱۲}

بار دیگر در پایان پیر و زی‌های اسفندیار در هفتخوان، هنگام انتقال غنایم:

سه پور جوان را سپهدار گفت

پراکنده باشید با گنج جفت^{۱۳}

در قرائت ابیات

مسئله نحوه قرائت متون، به خصوص متون شعری از اهمیت خاصی برخوردار است. به خاطر زبان خاص شعر دایره اختلاف قرائت در این محدوده از نثر گسترده‌تر است چرا که ساختمان نثر روشنتر است و عبارات منثور از منطق خاص زبان پیروی می‌کنند. اما در شعر زبان و منطق زبان به گونه‌ای است که بیشتر از نثر امکان قرائتهای مختلف وجود دارد. با همه اینها آنچه مهم است این نکته است که سراینده همیشه (مگر در مواقعی که به ایهام یا تمعداً ترتیب عبارات را طوری فراهم آورده باشد که بتوان به چند طرز خواند) یک جور و به عبارت ساده به یک قرائت، سخن سروده است، اما این ویژگی زبان شعر است که گاه می‌شود یک بیت یا چند بیت را به چند صورت خواند و در نتیجه معانی متفاوتی از آن برداشت کرد؛ به همین دلیل جز در موارد خاص و با دلایل خاص عمدتاً نمی‌توان گفت که به طور قطع فلان قرائت غلط است یا فقط بهمان شیوه خواندن درست. اما این بدان معنی نیست که همه قرائن را از دست فرو نهمیم، قرائتی که نشان می‌دهد فی المثل فلان صورت قرائت متن با توجه به آن قرائن و شواهد، صورتی صحیحتر و منطقیتر است. با بیان این نکته می‌پردازیم به موضوع مورد بحثمان و شیوه‌های دیگر قرائت ابیات را بر می‌شماریم.

در این بیت:

وزان پس که ارجاسب آمد به جنگ

نه برگشتم از جنگ دشتی پلنگ

نوشته‌اند: «دشتی پلنگ: پلنگ دشتی، پلنگ وحشی = ارجاسب» (ص ۶۶). پیداست که شارحان «ی» در «دشتی» را «ی» نسبت

گرفته اند حال آنکه می توان «ی» در «دشتی پلنگ» را «ی» وحدت دانست به معنی يك دشت پلنگ که استعاره از سپاهیان ارجاسب باشد نه خود ارجاسب. درباره معنی بیت هم می توان چنین نوشت: پس از آنکه ارجاسب به جنگ آمد از جنگ و رویارویی با يك دشت پلنگ (= سپاهیان ارجاسب) سر باز نزد، دیگر آنکه در همین متن، اسفندیار صریحاً در جایی دیگر نیز از سپاهیان ارجاسب به پلنگ تعبیر کرده است:

از آن پس که ارجاسب آمد به جنگ
سپه چون پلنگان و مهتر نهنگ
(ب ۲۴۸)

و اضافه می کنیم که يك دشت پلنگ تعبیری است همانند يك دشت شیر:

گوی نامدار است و شاهی دلیر
نیندیشد از جنگ يك دشت شیر
(ب ۴۳۴)

در این بیت:

گریزان شد ارجاسب از پیش من
بر آن سان یکی نامدار انجمن

نامدار انجمن را يك ترکیب اضافی خوانده اند و نوشته اند: «نامدار انجمن = نامدار انجمن، کسی که در میان مردم نامدار و مشهور است» (ص ۱۶۰). بدین ترتیب با این طرز خواندن منظور از نامدار انجمن، همان ارجاسب خواهد بود که در مصراع قبل آمد. اما نامدار انجمن به همین صورت يك ترکیب وصفی است (صفت و موصوف) که در اصل انجمن نامدار است، به معنی جماعت و لشکر نام آور، که تعبیری است از سپاهیان ارجاسب، و در معنی بیت هم می توان گفت: ارجاسب از پیش من گریزان شد و به همان گونه سپاه و جماعتی نامدار (= لشکریان ارجاسب) از پیش من گریختند. بدین ترتیب در نهایت ایجاز دو نکته در يك بیت مطرح شده است: فرار ارجاسب و فرار لشکریانش.

در قرائت این ابیات:

تو خواهی که هر کس که این بشنود
بدین خوب گفتار تو بگردد
مرا پاك خوانند ناپاك رای
تو را مرد هشیار نیکی فزای
بگویند کو با خرام و نوید
بیامد ورا کرد چندی امید
سپهبد ز گفتار اوسر بتافت

از آن پس که جز جنگ کاری نیافت
همی خواهش او همه خوار داشت
زبانی پر از تلخ گفتار داشت

به خاطر آمدن لفظ خرام و نوید در بیت سوم (چون يك بار

اسفندیار از رستم دعوت کرده است اما کس به دنبال وی نفرستاده و رستم خطاب به وی گفته است: خرامی نیز زید مهمان تو، موضوع ابیات ۵۲۸ تا ۵۹۰)، بیتها را طوری خوانده اند که موضوع مربوط به اسفندیار است و این طور نوشته اند «اسفندیار خطاب به رستم می گوید: تو می خواهی که هر کس سخنان تو را می شنود باور کند و مرا کاملاً ناپاك اندیشه [بیراه] و تو را هوشیار و نیکوکار بنامد [و] بگوید اسفندیار با دعوت به مهمانی و وعده و مزده آمد، و مدتی رستم را امیدوار ساخت [ولی آن موقع] رستم از سخن اسفندیار سر پیچی کرد که اسفندیار جز جنگ راهی در پیش نگرفته بود [تومی خواهی مردم بگویند]: اسفندیار خواهش رستم را ناچیز شمرد و از برای او سخنان تلخ بر زبان آورد...» (ص ۱۸۰).

فکر می کنم در بیت سوم موضوع مربوط می شود به رستم نه اسفندیار. می دانیم که اول بار رستم از اسفندیار دعوت کرد تا به سرایش بیاید و او نپذیرفت. و باز هم می دانیم که رستم در چند مورد هنگام تیزی و تندى اسفندیار، او را به آرامش و ترك ستیز خوانده و به خان خود به مراقبت دعوت کرده است، حتی در همین بخش از داستان چند بیت پیشتر از ابیات مورد بحث باز رستم اسفندیار را به مهمانی فرا می خواند با این بیان:

زدشت اندر آیی سوی خان من

بوی شاد يك چند مهمان من

و اسفندیار مجدداً سر باز می زند و اعلام جنگ می کند و صریحاً در پاسخ مهمان نوازیهای رستم می گوید: «به ایوان شو و کار فردا بسپج...» در ادامه همین گفتگو است که رستم به اسفندیار هشدار می دهد که جوانی مکن و دست از جنگ بکش چرا که هدف گشتاسب به هلاکت رساندن تو است (موضوع ابیات ۸۲۵ تا ۸۴۹)، اما چنانکه در متن آمده است اسفندیار همه سخنان او را از مقوله نیرنگ و فریب تلقی می کند. با آنچه گذشت فکر می کنم ابیات یاد شده را باید طوری خواند که معنی حاصل از آن به تقریب چنین باشد: قصد تو نیرنگ و حيله است (ب ۸۵۳)، تو می خواهی که هر کس که سخنانت را بشنود گفته هایت را باور کند و تو را هوشیار و مرا ناپاك رای بخواند؛ تو می خواهی که آنها بگویند رستم با خرام و نوید آمد و اسفندیار را به مهمانی وعده گرفت (= نوید داد) و اسفندیار (= سپهبد) دعوت او را نپذیرفت و سخنانش را نادیده گرفت و آن گاه که جز جنگ اندیشه ای نداشت خواهش رستم را ناچیز شمرد و با او به تلخی سخن گفت...

در بخشی از نامه گشتاسب به بهمن آمده است: «... چو نامه بخوانی به زابل ممان»

که ما را به دیدارت آمد نیاز

بر آرائی کار و درنگی مساز

شارحان با توجه به اینکه «درنگ ساختن» به معنی درنگ کردن در

این بیت رستم و سهراب:

گرایدون که پیروز باشم به جنگ
به آوردگه بر نسامز درنگ
(ب ۷۸۸)

به کار رفته است، درنگی مساز را به «تأخیری مکن» معنی کرده اند و «ی» در درنگی را نشانهٔ نکره دانسته اند (ص ۳۶۱). اما درنگی به صورت حاصل مصدر به معنای توقف و تأخیر در فرهنگها ضبط شده است (فرهنگ معین، ذیل همین واژه) نیز لغت نامه درنگی ساختن را به صورت مصدر مرکب به معنای درنگ کردن، تأخیر کردن، ملاحظه و... ضبط کرده است و از قضا همین بیت مورد بحث ما را از فردوسی شاهد آورده است (لغت نامه، ذیل درنگ ساختن) با آنچه گذشت «ی» در درنگی مساز باید «ی» نسبت و مصدری خوانده شود نه نکره.

توضیحات مبهم و نارسا

موضوع ما قبل ابیاتی که در ذیل نقل می شود به اختصار از این قرار است (ابیات ۳۶۳ و ۳۶۴): رستم جامی از شراب پر می کند و می نوشد و جامی دگر به بهمن می دهد و می گوید به یاد هر که دوست داری بنوش اما:

بترسید بهمن ز جام نبید
نخستین زواره دمی در کشید
بدو گفت کای بیچه شهریار
به توشاد بادا می و میگسار
ازو بستند آن جام پر می بچنگ
دل آزار، کرده بدان می درنگ

شارحان در شرح سه بیت یاد شده نوشته اند: «یعنی بهمن از پیاله شراب ترسید [بدگمان بود و می اندیشید که مبادا زهر در آن ریخته باشند]، زواره [برای آنکه بدگمانی بهمن را از میان ببرد] ابتدا جرعه ای [از جام خود] نوشید [و] به او گفت: ای شاهزاده، می و میگساری به توشاد بادا [یعنی بگیر، بنوش]. آن گاه جام پر می بهمن را گرفت درحالی که دل آزرده بود از اینکه بهمن در خوردن می تأمل کرده است [چرا به میزبان خود بدگمان شده؟]» (ص ۱۱۲). نخست اینکه اگر بنا بود زواره با نوشیدن از جام شراب خود سوءظن بهمن را مرتفع بکند این کار را قبلاً رستم با نوشیدن از جام خود (موضوع بیت ۳۶۳) انجام داده بود و قاعدتاً نمی بایست دیگر سوءظنی برای بهمن باقی مانده باشد. دیگر آنکه برای رفع سوءظن بهمن، باید از جام او می نوشیدند نه از جام خود چنانکه رسم هم بر این بوده است که بندگان برای اطمینان خاطر خداوند خود، از جامشان یا غذایشان می نوشیدند و می خوردند. نکته ظریف اینکه بهمن از جام می ترسید، یعنی



بازگشت سام از کوه البرز با پسرش زال (از شاهنامه شاه طهماسبی)

نرسید که مبادا جام به زهر آلوده باشد. دیگر آنکه نمی‌داند چگونه می‌شود فاعل مصراع اول بیت سوم را زواره گرفت و در قسمت اول مصراع دوم همان بیت «دل آزار» را هم وصف او دانست و بعد، قسمت آخر مصراع دوم یعنی: «کرده بدان می‌درنگ» را مربوط به بهمن دانست، چنانکه نوشته‌اند: «ازاینکه بهمن در خوردن می تأمل کرده است» با توضیح اخیر نه تنها از تعقید مصراع (شارحان به تعقید مصراع اشاره کرده‌اند) چیزی کاسته نشده بلکه همچنان بر ابهام آن افزوده‌اند. کل ماجرا از این قرار است: رستم دو جام را پر از باده می‌کند یکی را خود می‌نوشد و دیگری را به بهمن می‌دهد (موضوع ابیات ۳۶۳ و ۳۶۴). بهمن از جام می‌می‌ترسد، زواره ابتدا، جرعه‌ای از جام او می‌نوشد و به بهمن می‌گوید «می و میگساری به تو شاد باد» یعنی بگیر و بنوش، و در بیت سوم از ابیات نقل شده این بهمن است که جام می‌را از زواره می‌ستاند و در حالی که دل آزار است بر می‌درنگ می‌کند یعنی خود را به می یا نوشیدن می‌مشغول می‌دارد. بنداری هم، همه ماجرا را این‌گونه خلاصه کرده است: «فضحك رستم ... و ملأ جاماً من الشراب فشر به، و ملأ جاماً آخر ناوله بهمن، فتوقف ولم يجسر علی شربه. فاخذ زواره الجام من یده و شرب بعض ما فیه ثم رده الیه فشر به»^{۱۵}.

موضوع ابیات ۱۰۵۵ تا ۱۰۶۱ به اختصار از این قرار است: رستم و اسفندیار در میدان نبردند، مبارزه طولانی می‌شود، زواره نگران رستم با لشکری کینه‌خواه به سوی لشکریان اسفندیار می‌تازد و به ستیزه‌جویی و دشنام می‌آغازد، نوش آذر فرزند اسفندیار بر زواره می‌آشوبد و «زبان را به دشنام بگشاد خوار...» چنین گفت کاری گو بر منش به فرمان شاهان کند بدکنش نرمود ما را یل اسفندیار چنین با سگان ساختن کار زار

شارحان در شرح «بر منش» می‌نویسند: «بلند اندیشه، بلند طبع، والامنش» و در توضیح بیت می‌گویند «نوش آذر گفت: پهلوانی که بلند طبع باشد به فرمان شاهان بد فعل [خلافکار] می‌شود. [نافرمانی می‌کند]» (ص ۳۰۲). آخر چگونه می‌شود که نوش آذر زبان به دشنام بگشاید و بگوید پهلوان بلند طبع از فرمان شاهان سرپیچی می‌کند در حالیکه اسفندیار دستور جنگ نداده است؟ قطعاً منظور نوش آذر زواره است و بر منش هم به معنی متکبر و مغرور (واژه نامک، ذیل همین واژه) و سرکش (معین، ذیل واژه پرمنش = برمنش) است، و مفهوم بیت هم (باتوجه به قرائت شارحان) این است: پهلوانی از فرمان شاهان سرپیچی می‌کند که سرکش و متکبر باشد، بدین ترتیب کلمه برمنش در معنی مستحسن آن استعمال نشده است و اگر دکتر اسلامی برمنش را به

اصیل برگردانده است از آن رو بوده است که ایشان کند به ضم اول را در مصراع دوم کند به فتح اول از مصدر کندن خوانده است و بدکنش را به دشمن معنی کرده است (داستان داستانها، ص ۲۶۹) که در نتیجه، مفهومی متفاوت هم از بیت و هم از برمنش حاصل می‌شود.

گاه نارسایی و ابهام ظاهراً مربوط می‌شود به افتادگیهای قسمتهایی از عبارت: در شرح این بیت:

چه نیکوتر از نره شیر زیان

به پیش پدر بر کمر بر میان

نوشته‌اند «یعنی بهتر از این است که شیر نر قهرآلود [پسر] در پیش پدر آماده فرمانبرداری و اطاعت باشد» (ص ۵۸). اما ظاهراً عبارت باید این‌گونه آغاز شود: «یعنی چه چیز بهتر از این است که...» تا جمله با استفهام مفید نفی معنی درستی داشته باشد. بنداری هم در ترجمه همین بیت آورده است: «وای شیء احسن من ان یکون الولد مائلاً کالاسد بین یدی والده یحیی حریمه و یصون عرینه (بنداری، ص ۳۵۲)».

گرچه مطالب برای گفتن بسیار است اما ناگزیر سخنان را به پایان می‌بریم با این امید که شارحان فاضل صاحب فضیلت در آنچه که نوشته‌ایم از سر انصاف بنگرند.

۱) فرهنگ معین و لغت نامه دهخدا ذیل همین واژه، نیز فرهنگ تاریخی زبان فارسی، بخش اول (آ-ب) فراهم آورده شعبه تألیف فرهنگهای فارسی بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷، ذیل واژه بند.

۲) واژه نامک، تألیف عبدالحسین نوشین، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ذیل واژه بند.

۳) داستان داستانها، محمد علی اسلامی ندوشن، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۲۶۵.

۴ و ۵) داستان رستم و سهراب از شاهنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۲، صص ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۸۹.

۶) لغت فرس، منسوب به اسدی طوسی، حواشی و تعلیقات و فهارس به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات طهوری، ۱۳۳۶، ذیل واژه بالا.

۷) شاهنامه، ترجمه تتر الفتح بن علی البنداری، قارنها بالاصل الفارسی... الدكتور عبدالوهاب عزام، الطبعة الاولى، مطبعة دارالکتب المصریة بالقاهرة، ۱۳۵۰ هـ / ۱۹۳۲ م. ص ۳۵۶.

۸ و ۹) شاهنامه چاپ مسکو، جلد ۵، بیت ۲۳۱۶ و ۲۲۲۶، صص ۳۷۳ و ۳۶۶.

۱۰) دیوان حافظ، جلد دوم: ملحقات غزلیات... به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، ۱۳۶۲، ص ۱۱۷۸.

۱۱) این احتمال را که «آسان» در این بیت ممکن است قید باشد، دوست فاضل جمشید سروشیار متذکر شده‌اند.

۱۲ و ۱۳) شاهنامه چاپ مسکو، جلد ۵، صص ۱۸۵، ۲۱۳.

۱۴) در بیت ذیل نیز به ماجرای نوید کردن رستم از اسفندیار اشاره شده است، رستم می‌گوید:

شوم پیش او گر پذیرد نوید

به نیکی بود هر کسی را امید

(ب ۴۳۵)

۱۵) بنداری، همان مأخذ، ص ۳۵۶.